

جایگاه تاریخ عصر خلفای راشدین در آثار شرق‌شناسان

دکتر فاروق عمر فوزی

ترجمه فاطمه جعفرنیا^۱

چکیده

شرق‌شناسی به عنوان پدیده‌ای که در چند سده اخیر کشورهای شرقی با آن مواجه هستند، مطالعات و تحقیقاتی است که کشورهای غربی در مورد مسائل تاریخی، اجتماعی، مردم-شناسی، زبان‌شناختی، فرهنگی و مذهبی کشورهای شرقی انجام می‌دهند. این مطالعات با اهداف، انگیزه‌ها و شیوه‌های پژوهشی متفاوتی صورت گرفته است. مطالعات در حوزه مباحث قرآنی، تاریخ دوره پیامبر(ص)، تاریخ عصر خلفای راشدین و سایر ادوار تاریخ اسلام مورد توجه شرق‌شناسان بوده است. البته شرق‌شناسی حوزه‌ای وسیع‌تر از اسلام و مسلمانان دارد و همه فعالیت‌های مربوط به شرق خواه اسلامی و خواه غیر اسلامی را دربردارد. مقاله حاضر ترجمه بخشی از کتاب "الاستشراق و التاريخ الاسلامی" تألیف دکتر فاروق عمر فوزی است که به بررسی مطالعات شرق‌شناسی در حوزه تاریخ عصر خلفای راشدین پرداخته است.

کلید واژگان: شرق‌شناسی، شرق‌شناسان، اسلام، خلفای راشدین

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

^۱ استادیار تاریخ دانشگاه پیام نور. dr.jafarniya@gmail.com

مقدمه

مستشرق (خاور شناس) کسی است که درباره آن چه مربوط به مشرق زمین می‌باشد، تحقیق می‌کند. ریشه این واژه هم‌چون واژه استشرق (خاور پژوه) در زبان عربی است که از کلمه شرق به معنای محل طلوع خورشید گرفته شده و بر مطالعات خاصی اطلاق می‌شود؛ از این-رو، آن را در اصطلاح به اسلام‌شناسی توسط غیر مسلمانان تعریف کرده‌اند. استشرق به مطالعات غربی‌ها درباره فرهنگ شرق، به ویژه هر چیزی که متعلق به تاریخ، زبان، رسوم، هنر، علوم، عقاید و عادات باشد، گفته می‌شود. به عبارت دیگر، شرق‌شناسان، آن دسته از دانشمندان اروپایی هستند که خود را وقف مطالعه و بررسی میراث شرق یعنی تاریخ عرب، مسلمانان، آداب، اخلاق و سنت‌های آنان به طور خاص کرده‌اند، ولی باید گفت، این تعریف تسامحی است؛ زیرا معنایی که از شرق‌شناس به ذهن متبادر می‌شود، مطالعه اسلام و مسلمانان است. شاید علت این امر، بیشتر به دلیل رویکرد گسترده محققان یهودی و مسیحی به مطالعه اسلام و مسائل مربوط به آن بوده است. در حالی که برخی از غربیان و نیز محققان مسلمان که از نظر جغرافیایی در غرب هستند، از مستشرقان شمرده شده‌اند. هم‌چنین باید توجه داشت که غالباً فعالیت‌های شرق‌شناسان برای احترام و اهتمام به میراث اسلامی نبوده و نیست، بلکه از یک سو به دلیل نیاز آنان به منابع غنی اسلامی و از سوی دیگر معارضه با اسلام و گسترش آن و استعمار ممالک اسلامی در عرصه‌های سیاسی، نظامی، اقتصادی و فرهنگی و فراهم کردن زمینه فعالیت‌های تبشیری است (زمانی و دیگران، ۱۳۹۳: ۱۴۷). البته انگیزه‌های علمی در تحقیقات شرق‌شناسان را نمی‌توان از نظر دور داشت.

دکتر فاروق عمر فوزی از اساتید تاریخ، در سال ۱۹۳۸م. در موصل به دنیا آمد. بعد از پایان دوره مقدماتی، در سال ۱۹۶۱م. در رشته تاریخ از دانشگاه بغداد فارغ التحصیل شد و دکترای خود را از دانشگاه لندن در سال ۱۹۶۷م. دریافت کرد. سپس در دانشگاه بغداد به تدریس پرداخت و در سال ۱۹۷۹م. به درجه استادی نائل آمد و در سال‌های ۱۹۷۸-۱۹۸۰م. به عنوان رئیس بخش تاریخ منصوب شد. او در وزارت خارجه و نیز در دانشگاه‌های خارج از عراق به فعالیت پرداخته است. وی کتاب‌ها و مقالات متعددی تالیف کرده است. کتاب الاستشرق والتاریخ الاسلامی (القرون الاسلامیه الاولى) از جمله آثار اوست. این کتاب در ۲۷۵ صفحه مشتمل بر مقدمه، شش فصل، خاتمه و چهار پیوست می‌باشد. مولف پس از اشاره به مفهوم

شرق‌شناسی در فصل اول، به ترتیب از فصل دوم تا فصل ششم به تبیین جایگاه تاریخ عصر نبوی، دوره خلفای راشدین، دوره اموی، دوره عباسی و تمدن اسلامی در آثار شرق‌شناسان پرداخته است.

در این مقاله، نویسنده به بررسی مطالعات شرق‌شناسان در ارتباط با تاریخ دوره خلفای راشدین پرداخته است.

تحقیقات شرق‌شناسان در زمینه تاریخ صدر اسلام، یا در ضمن کتاب‌هایی که درباره تاریخ خلافت اسلامی به صورت عام به مباحث پرداخته‌اند روشن می‌شود یا در خلال بحث‌های مربوط به یک دوره زمانی معین و یا در تحقیقات درباره موضوعی محدود. از بین کتاب‌هایی که شرق‌شناسان درباره تاریخ اسلام به صورت عام تألیف کردند، می‌توان به چند نمونه از این آثار منتشر شده اشاره کرد: کتاب شرق‌شناس آلمانی «ویل» با عنوان «تاریخ خلافت» در پنج جلد در فاصله سال‌های ۱۸۴۶-۱۸۶۲م؛ سپس «مولر» در کتابش با عنوان «اسلام در مشرق زمین» در دو جلد در فاصله سال‌های ۱۸۸۷-۱۸۸۵م؛ شرق‌شناس فرانسوی «کلود کاهین» با کتاب «تاریخ عرب» در دو جلد سال ۱۹۵۲م؛ «برنارد لویس» با کتاب «عرب در تاریخ» در سال ۱۹۵۰م و دایره‌المعارف اسلامی در سال ۱۹۱۳م و پیوست‌های آن در سال ۱۹۳۸م؛ کتاب تاریخ کمبریج مربوط به قرون وسطی، تاریخ کمبریج قسمت مربوط به اسلام و تاریخ کمبریج درباره ایران؛ و نیز حوایات «کایتانی» که چهار دهه اول تاریخ اسلام را شامل می‌شود؛ تحقیقات «جویدی» با عنوان «تاریخ عرب و فرهنگ ایشان» در سال ۱۹۵۱م؛ تحقیقات «ولهاوزن» که شامل دوره پیامبر، فتوحات و سال‌های اولیه خلافت اسلامی می‌شود و در فاصله سال‌های ۱۸۸۴-۱۸۹۹م در شش جلد منتشر شد. مجلد‌های چهار و شش این کتاب حائز اهمیت است. هم‌چنین کتاب دیگر «ولهاوزن» با عنوان «دولت عربی و سقوط آن» در سال ۱۹۰۲م به چاپ رسید؛ کتاب «فان فلوتن» با عنوان «سیادت عرب و شیعه و اسرائیلیات» در سال ۱۸۹۰م منتشر شد؛ تحقیق لامنس پیرامون عصر اموی در سال ۱۹۳۰م و مقاله‌های او درباره معاویه اول و یزید اول که به انضمام مقاله جبریللی درباره هشام بن عبدالملک در سال ۱۹۳۵م و کتابش با عنوان «تاریخ عرب» در سال ۱۹۵۷م؛ و مقاله «وهاملتون جب» درباره عمر بن عبدالعزیز در سال ۱۹۵۵م تعدادی از شرق‌شناسان درباره تطور تاریخی دعوت اسلامی کتاب‌هایی تألیف کرده و در زمینه تاریخ صدر اسلام بحث کرده‌اند. از جمله این آثار می‌-

توان به این موارد اشاره کرد: کریستیان هیروخورنیه جبریلی با کتاب «محمدیون» در سال ۱۹۱۶م؛ جویدی با کتاب «قصه الدین الاسلامی» در سال ۱۹۳۵م؛ جب با کتاب «محمدیون» در سال ۱۹۵۳م و قبل از آن دو ارنولد با کتاب «دعوت به اسلام» در سال ۱۹۳۵م؛ به دلیل اعتماد و اتکاء او به روایات موثق و شناخت عمیق و تمایل به واقع بینی و برخورد منصفانه با اسلام در بسیاری موارد از دیگران متمایز می‌شود و مارگلیوث با کتاب «شروع تطور دعوت محمیه» در سال ۱۹۴۰م.

از مسائلی که توجه شرق‌شناسان را به خود جلب کرد و آن‌ها در تحقیقات خود بر این مسائل متمرکز شدند، مسئله پیدایش فرقه‌ها و مذاهب اسلامی در جهان اسلام بود. بعضی از شرق‌شناسان به بررسی و بحث علمی برای شناخت علل انشقاق در جامعه اسلامی علاقمند شدند. پس به دلیل علاقمندی بسیار به کسب آگاهی به بررسی آن فرقه‌ها و چه بسا به تحقیق درباره یک فرقه خاص از میان آن فرقه‌ها پرداختند. مانند پژوهشی که «ایفانوف» و «لويس» در تحقیقاتشان درباره اسماعیلیه انجام دادند و نیز پژوهش «اربری» درباره صوفیه. تحقیق «ماسینون» درباره حلاج و طریقت او. تحقیق «دیسان» درباره نصیریه. علاوه بر آن گروه دیگری در تحقیقات خود درباره فرقه‌ها به تأثیر عوامل سیاسی در پیدایش فرقه‌ها علاقمند شده و به بررسی ارتباط این مسئله با جهت‌گیری‌های دولت‌های اروپایی در منطقه پرداخته‌اند. مانند پژوهشی که لامنس در سوریه و لبنان و مرحله بعد در مصر و فلسطین انجام داد و پژوهش «سنوک هورخورنیه» در شبه جزیره عربی و اندلس. دولت‌های اروپایی سیاست معروف "تفرقه بینداز و حکومت کن" را در این مناطق پیاده کرده، با اتکاء به عامل اقلیم و تحریک طوائف علیه هم، سیطره خود را بر آن سرزمین‌ها تثبیت کردند. از این‌رو، رهبران دولت‌های اروپایی و آمریکا از متخصصان مطالعات شرقی می‌خواستند تا به ارائه تحقیقات و پژوهش‌های ضروری در دوران جنگ و صلح بپردازند، آن‌چنان که پیتجران (۱۹۷۹: ۵۷-۷۹) به آن اعتراف می‌کند. شرق‌شناس «سیل» نیز نتایج تحقیقات خود را در زمینه ظهور فرق و مذاهب اسلامی در مقدمه ترجمه‌اش از قرآن کریم در سال ۱۷۳۴م آورده است و شرق‌شناسانی متخصص در فرق اسلامی ظهور کردند و در این باره به بحث و بررسی پرداختند.

مقدم بر همه، دو شرق‌شناس، اولی «فان فلوتن» در کتاب «سیادت عربی و شیعه» در سال ۱۸۹۴م؛ و دومی «ولهاوزن» در کتاب «گروه‌های مخالف: شیعه و خوارج» در سال ۱۹۰۱م؛ به

طرح مباحث مرتبط با فرق و مذاهب پرداختند. به دنبال آن بحث‌های متعددی پیرامون فرق اسلامی شکل گرفت: «فنسنک» درباره صوفیه؛ «روفیتس» درباره شیعه، «کراوس» درباره اسماعیلیه و هم‌چنین تصوف؛ «مارگلیو» درباره تصوف و «تریتون» درباره معتزله و شیعه کتاب‌هایی را تألیف کردند. «سیلی» کتاب «الفرق بین الفرق بغدادی» را در سال ۱۹۲۰م ترجمه کرد و شاید فهرست تنظیم شده ذیل بر اساس زمان تألیف، تصویری ساده از دوران توجه شرق‌شناسان به تاریخ فرق و مذاهب ارائه کند: در سال ۱۸۸۴م گلدزیهر تحقیقی درباره ظاهریه منتشر کرد.

- فان فلوتن کتابی درباره شیعه نوشت و به دنبال او، ولهاوزن در سال ۱۹۰۱م کتابی درباره گروه‌های مخالف تألیف کرد.

- در سال ۱۹۱۲م، ستروثمان کتابی درباره زیدیه؛ در سال ۱۹۳۹م درباره نصیریه؛ در سال ۱۹۵۴م درباره باطنیه اسماعیلی نوشت و هم‌چنین مقالاتی در دایره‌المعارف اسلام جلد یک دارد.

- سال ۱۹۲۲م، ماسینون درباره قرامطه کتابی تألیف کرد و از سال ۱۹۰۹م اقدام به انتشار تحقیقات دیگری درباره فرق کرد.

- سال ۱۹۱۴م، لامنس، درباره فرق و در سال ۱۹۰۰م رینه دیسان درباره نصیریه تحقیقات خود را منتشر کردند.

- سال ۱۹۱۶م، بیکر مقالاتش درباره اسماعیلیه را منتشر کرد و به دنبال او، ابغانوف به انتشار برخی تحقیقات خود درباره اسماعیلیه در سال‌های ۱۹۲۲، ۱۹۴۲ و ۱۹۵۲م پرداخت و در سال ۱۹۴۰م برنارد لويس در کتابش با عنوان «اصول اسماعیلیه» به آن‌ها پرداخته است و هم‌چنین کتابی درباره حشیشیه در سال ۱۹۶۷م منتشر کرد.

- سال ۱۹۲۳م، نولدکه کتابی درباره شیعه نوشت و کازانوف با بررسی عقیده فاطمیان پرداخته و در سال ۱۹۲۱م درباره حشیشیه کتابی منتشر کرده است.

- سال ۱۹۳۳م؛ دونالدسون کتابی با عنوان «دین الشیعه» و نالینو کتابی پیرامون قدریه و معتزله منتشر کردند.

- سال ۱۹۴۳م اربری کتابی پیرامون تصوف نوشت.

با آغاز دهه پنجاه و در خلال دهه شصت و هفتاد، مونتگمری وات، مجموعه مقالات و تحقیقات خود پیرامون فرق اسلامی را به طور مرتب منتشر می‌کرد. تحقیقات مهمی پیرامون قرامطه توسط «ستیرن» ارائه شد. همان‌طور که دانشگاه کمبریج در زمینه تصوف، تحقیقاتی را منتشر کرد که توسط شرق‌شناس «اربری» انجام می‌شد. کسانی چون نیکلسون و براون، تحقیق در این زمینه را آغاز کردند و محقق هم‌چون «کاردیت وزینر» به بررسی پیوند تصوف اسلامی با مسیحیت و هندوئیسم پرداخت.

در جریان تحقیقات شرق‌شناسی، شرق‌شناسان معروف توجه ویژه‌ای به نسخه‌های خطی نشان دادند. پس انتشار این منابع اصلی جدید به محققان کمک کرد تا به شناخت بیشتری از ماهیت فرقه‌ها و آراء آنها دست یابند و به تصحیح و ارزیابی داده‌های پیشین پیرامون آنها پردازند. پس «شتروسمان» به تحقیق در نسخه‌های خطی متعدد زبیدی و «رتز» به تحقیق در کتاب مقالات الاسلامیین اشعری پرداختند و ماسینون تعدادی از نسخه‌های خطی درباره تصوف، به خصوص نسخه‌های مربوط به حلاج، را منتشر کرد. هم‌چنان که اربری اقدام به انتشار نسخه‌های خطی درباره صوفیه کرد و به همین ترتیب شرق‌شناسان دیگر.

اما بعد از مقدمه‌ای در باب مهم‌ترین تحقیقات شرق‌شناسان در تاریخ صدر اسلام، باید به این حقیقت اشاره کرد که از دیدگاه بسیاری از مؤرخان متخصص در تاریخ اسلام، مرحله‌ای به پیچیدگی و آشفتگی اخبار مانند دوره صدر اسلام بعد از وفات پیامبر (ص) نیست. بعضی از محققان، سال‌های حکومت خلیفه راشدین عمر بن خطاب تا زمان واگذاری حکومت از سوی حسن بن علی رضی الله عنه به معاویه بن ابی سفیان را از دوره‌های بسیار پیچیده و سخت این مرحله تاریخی - صدر اسلام - می‌دانند. این پیچیدگی و آشفتگی شرایط منجر به آن شد که گروهی از صحابه پیامبر دچار حیرت و سرگردانی شوند و به دلیل ابهاماتی که برای آنها پیش آمد، گوشه‌نشینی اختیار کردند و خود را از میدان جنگ سیاسی کنار کشیدند (اعتزال سیاسی). مواجهه محقق نکته سنج با کتاب‌های مؤرخان دوره‌های آغازین، او را به این نکته واقف می‌کند که بسیاری از مؤرخان قادر به درک ارتباط میان بعضی حوادث آن زمان نبوده‌اند. از این‌رو، آنان در نگارش یک رویداد، روایت یا روایت‌هایی را نقل می‌کردند؛ سپس به سرعت با اخبار دیگر و اسنادهای دیگر در آن موضوع، آن روایت‌های پیشین را نقض می‌کردند (فتحی عثمان، ۱۹۵۶: ۱۸۰؛ هم‌چنین ای. پترسون، ۱۹۶۴: ۱۴۲). از این‌جا نقش

محقق اهمیت می‌یابد که باید در انتخاب روایت‌ها با دقت، مقایسه، نقد بیرونی و درونی و با شناخت منطق تاریخی و روح حاکم بر آن عصر و با نگاه دقیق، حقیقت را یا آنچه که به حقیقت نزدیک‌تر است استنباط و تبیین کند. این نوع مواجهه با منابع تاریخی، زمانی اهمیت بیشتری می‌یابد که محقق با اندیشه شعوبی و اسرائیلیات روبرو می‌شود. این اندیشه‌ها برای پنهان کردن واقعیت و ایجاد مانع برای رسیدن به روایت‌های واقع‌بینانه، به عمد وارد منابع شده‌اند. گروهی از شرق‌شناسان به عمد یا غیر عمد، این نوع از روایت‌ها را در اختیار می‌گیرند و با این کار بدون تشخیص میان روایت‌ها از واقعیت دور می‌شوند. برخی از شرق‌شناسان در بررسی حوادث عصر خلفای راشدین، بدون توجه به روح حاکم بر آن زمان و متأثر از تصورات غرب در قرن نوزدهم و بیستم به ارائه تفسیرها و برداشت‌های خود از حوادث پرداخته‌اند. به طور مثال زمانی که شرق‌شناس فرانسوی، کازانوف (۱۹۲۶م) به عنوان مثال (۱۹۱۱: ۵) در باب عدم انتخاب جانشین از سوی پیامبر بحث می‌کند، بر این باور است که علت اصلی عدم انتخاب فردی از صحابه از سوی پیامبر به عنوان خلیفه امت آن است که پیامبر یقین داشت قبل از وفات او، دنیا به پایان خواهد رسید و روز قیامت به زودی اتفاق خواهد افتاد! و به این ترتیب با رحلت پیامبر "رویدادی ناگهانی برای پیروانش پیش آمد. ابوبکر برای اثبات خود به جانشینی، دو نشانه جدید وضع کرد و آن دو را به قرآن مستند کرد برای توجیه وضع سیاسی جدید. "ملاحظه می‌کنیم این شرق‌شناس که مبشر نبوده و مدت طولانی در مصر زندگی کرده و به این امر در تحقیق خود معترف است، این چنین سخن شگفت‌آور درباره سیره پیامبر مطرح می‌کند. او نیز متأثر از اندیشه‌های قرون وسطای اروپا بر این باور است که "محمد خود کتابش را با همه سوره‌هایش خلق کرده است و صحابه او چیزهایی به آن اضافه و از آن حذف کرده و در جهت خواسته‌های خود، روایات تاریخ اسلام را پیرامون موضوع انکار کرده‌اند!" بدون طرح مباحث تفصیلی در رد این نظر باید گفت که آیات متعددی در قرآن کریم، نظر کازانوف را تکذیب می‌کند، این که روز قیامت ایجاب می‌کند که پیامبر رحلت کرده باشد. آیات دیگری که شرق‌شناسان در صحت آن‌ها تردید کرده‌اند، مانند: - "و نیست محمد به جز رسول، قبل از او رسولانی فرستاده شد، پس اگر بمیرد یا کشته شود شما به دین پدران‌تان بر می‌گیرد. - همانا تو می‌میری و همانا ایشان می‌میرند."

در این جا آیات دیگری وجود دارد که بر عدم ارتباط بین وفات پیامبر و پایان جهان تأکید می‌کند؛ به عنوان مثال: "از تو سوال می‌کنند که قیامت کی برپا می‌شود. بگو خدا به آن آگاه است، آشکار نمی‌کند آن را جز به وقتش.." (نازعات / ۷۹ ؛ هم‌چنین محمد / ۴۷). دلایل تاریخی به استناد کارها و سخنان پیامبر، تداوم حیات دنیوی بعد از وفات او را اثبات می‌کند. ابن خلدون (۱۹۸۸: ۹۴) در این باره معتقد است، پیامبر به مسئله تعیین خلیفه توجه نشان داده است، هنگامی که ایشان تأکید می‌کنند تأسیس و بنیاد خلافت رکنی از ارکان دین نیست، بلکه امر حکومت برای برعهده گرفتن مصالح امت است و اگر این امر رکنی از ارکان دین بود، رسول خدا یکی از پیروان خود را قبل از وفات به ولایت و جانشینی برمی‌گزید، همان‌طور که ابوبکر را برای اقامه نماز به جانشینی برگزید. مسلمانان با اجتهاد و به استناد این مسئله، ضرورت وجود جانشین برای پیامبر در امور دنیوی را اثبات کردند و گفتند: رسول خدا این امر را برای دین ما پذیرفت، پس آیا این امر را برای امور دنیوی خود نپذیریم؟ شرق‌شناس دیگری با توجه به وضعیت حجاز بعد از رحلت پیامبر، تصویری غیرواقعی از اوضاع ارائه می‌دهد. بروکلمان بر این باور است (۱۹۴۹: ۸۳) که "به واقع همه کینه‌ها و دشمنی‌های سیاسی که پیامبر با نفوذ خود از بین برده بود، بلافاصله برگشت. از یک طرف منافقین که چندان در مدینه از بین نرفته بودند و از طرف دیگر انصار، صاحبان اصلی مدینه، که اصرار داشتند از سلطه طولانی مهاجرین رها شوند و سروری و رهبری سرزمین‌شان را به تنهایی یک بار دیگر به دست بگیرند؛ از سوی دیگر علی همسر دختر پیامبر و پسر عموی وی، مدعی بود که او به خلافت سزاوارتر است و عنوان کرد که نزدیک‌ترین مردم به پیامبر به لحاظ خویشاوندی است". تصویری که ولهاوزن ارائه می‌دهد، عدم فهم و درک دقیق حوادث و پیش‌آمدها را نشان می‌دهد. او می‌گوید: "گویی با رحلت پیامبر، حکومت دینی از بین رفت و قبایل عرب مرتد شدند و مسئله این بود که برنامه‌ای برای جانشینی پیامبر وجود نداشت. پس تنها راه حل آن بود که یکی از صحابه پیامبر را خیلی سریع برای حکومت انتخاب کنند" (۱۹۰۲: ۳۲). ولهاوزن معتقد است که "ابوبکر و عمر آرزومند حکومت بودند، زیرا آن‌ها اجازه ندادند حکومت از دستشان خارج شود و بر آن مسلط شدند و همه شرایط را مهیا کردند تا حکومت غیر مشروع خود را با تکیه بر اندیشه حکومت دینی مشروع جلوه دهند!" اخبار متواتر در کتاب‌های تاریخی، نظر شرق‌شناسان پیرامون خلافت را رد می‌کند و

بر خلاف نظر آن‌ها، صحابه چشم طمع به حکومت نداشته‌اند. نظرات آن‌ها در این زمینه به سخن یکی از صحابه مستند می‌شود که گفته است: "اگر نبود حدود و دستورات الهی که عمل به آن‌ها بر ما واجب است، باز می‌داشتم از این که مرگ نشانه نجات و فرار از حکومت معصوم باشد و لکن خدا اجابت دعوت و اقرار به زبان را بر ما واجب کرد" (فوزی، ۱۹۸۳: ۱۹). اما لامنس شرق‌شناس مسیحی در مقدمه کتابش با عنوان «مهد اسلام» سؤال می‌کند برای چه قرآن، ناگهان در زمان آغاز تأثیر مسیحیت در بین عرب ظهور کرد؟ او عنوان می‌کند که مسیحیت در بین عرب نفوذ کرده و آن‌ها در حال مسیحی شدن بودند که دین جدید اسلام، این روند مسیحی شدن عرب را متوقف کرد. لامنس در کتاب‌هایش چندان با پطرس راهب که در جریان جنگ‌های صلیبی ظاهر شد فرقی نمی‌کند. او معتقد است که اخبار مربوط به سیره پیامبر عبارت است از سخنان جعلی و ساخته و پرداخته. عجیب آن‌که لامنس (فاخوری، ۱۴۱۹: ۵) در عصر جدید زندگی می‌کرد، اما روش‌های راهبان قرون وسطی را به کار می‌گرفت. روش لامنس مبتنی بود بر معکوس جلوه دادن اخبار نقل شده (اخبار را بر خلاف آن‌چه بود معنی می‌کرد). او اقدام به ارائه سخنان جعلی و دروغ به انضمام مقاله‌هایش با حاشیه‌های بسیار برای منابع و مراجع خود به خواننده می‌کرد. به کار بردن آن روش‌ها و الفاظ به دور از واقعیت، او را از عالم تحقیق و به عنوان یک شرق‌شناس محقق دور می‌کند. او به پیامبر اکرم حمله می‌کند و همین‌طور به عمر بن خطاب. درباره عمر می‌گوید "او سرباز فقیری بود که از مرتبه متوسط هم پایین‌تر بود! علی کرم الله وجهه را توصیف می‌کند به این‌که فکرش محدود بود!" با این عبارات او همه پیروزی‌ها و موفقیت‌های ایشان را در عرصه‌های مختلف زندگی فراموش و از آن‌ها غفلت می‌کند. شاید لامنس با جانبداری از بعضی خلفای اموی و ذکر دلاوری‌های ایشان، به آغاز اختلاف در میان مسلمانان اشاره می‌کند که چگونه مسلمانان، امویان را یاری می‌کردند ولی امویان، دشمن مسلمانان بودند. کازانوف می‌گوید (همان، ۱۰۴) "عجیب‌تر از این وجود ندارد که لامنس در این مباحث، شناخت تاریخ آن عصر را با آگاهی شایسته‌ای با اعجاب ارائه می‌کند. در آن مباحث، دشمنی میان مسلمانان و امویان را مطرح می‌کند و دفاعیه‌های آن‌ها و سخنان اتهام آمیزی که هر گروه با آن بر دیگری فشار می‌آورد. به این ترتیب برداشت‌های علمی این شرق‌شناس با روح انصاف، هدایت‌گر، دقیق و نقادانه علمی همراه نمی‌شود، ویژگی‌هایی که هر محقق باید داشته باشد.

همان‌طور که شواهد بسیاری در حاشیه‌ها از باب فریب علمی وجود دارد که البته خواننده نکته سنج و دقیق، فریب آن‌ها را نمی‌خورد، آن‌چنان که برنارد لوئیس به آن اشاره کرده است. سخن درباره‌ی لامنس را با بیان عقیده‌ی او پیرامون فتوحات اسلامی پایان می‌دهیم. لامنس، مسئله‌ی شجاعت و دلیری عرب‌ها را نمی‌پذیرد. عاملی که به همراه عوامل دیگر در موفقیت آن‌ها در فتوحات نقش داشت. به خصوص بعد از آن‌که اسلام این ویژگی - شجاعت عرب - را به گونه‌ی دیگری تصحیح کرد و آن را نیرو بخشید. لامنس می‌گوید "گمان کردند، عرب‌ها شجاع هستند، اما پیروزی عرب‌ها در جریان فتوحات اولیه اسلامی به دلیل ویژگی و مشخصه‌ی عرب‌ها به دست آمد و من در پذیرفتن این نظر افراطی مبالغه آمیز - شجاعت عرب - تردید دارم" (۱۹۱۴: ۱۹۱).

در زمینه‌ی فتوحات، بعضی شرق‌شناسان بر این امر تأکید دارند که تنها عامل اساسی در فتوحات، کسب غنایم و به دست آوردن ثروت بود و علاقه و اشتیاقی برای گسترش اسلام و جهاد نبوده است. شرق‌شناسانی از جمله لوبون و بروکلمان در توجیه جنگ‌های مسلمانان عرب در خارج از شبه جزیره عربی به مسئله‌ی تمایل خلفا به مشغول داشتن اهالی به جنگ اشاره کرده‌اند. با توجه به این‌که از گذشته پرداختن به جنگ و کارزار از عادت‌های قدیمی مردم آن منطقه بود و آن‌ها به منازعات طولانی مدت مشغول می‌شدند؛ خلفا برای این‌که مانع از تکرار این منازعات سنتی در داخل شبه جزیره شوند و برای فراموش کردن گذشته، مسلمانان عرب شبه جزیره را به جنگ در خارج از منطقه تشویق کردند. هم‌چنین بروکلمان به نقش جهاد در جنگ‌ها اشاره می‌کند (۱۹۴۹: ۱۳۹) و لوبون، جایگاه بالاتری برای عرب‌های مسلمان در مقایسه با فاتحان دیگر سرزمین‌ها در نظر می‌گیرد و می‌گوید "تاریخ به وجود فاتحانی مهربان‌تر از عرب شهادت نداده است" (۱۹۴۵: ۹۰). هم‌چنین لیدل هارت در کتابش با عنوان «برای چه از تاریخ درس عبرت نمی‌گیریم؟» می‌گوید: عرب‌های مسلمان، از پایه‌گذاران اصول اخلاقی به شمار می‌آیند که رعایت این اصول را برای طرف‌های نزاع کننده در جریان جنگ، لازم می‌دانند. هارت برای محققان متخصص روشن کرد که سیاست عمر بن خطاب رضی الله عنه به سادگی آن‌چه که ارائه کردند نبوده است. بلکه این سیاست تأکید می‌کرد بر عدم توزیع زمین و تداوم باقی ماندن این زمین‌ها در دست ساکنین سرزمین‌های مفتوحه، در حالی که مراقب محصول اراضی و عملکرد ساکنان بود. اما نتایج

شرق‌شناس می‌خواهد به نتیجه‌ای برسد که نزد اوسابقه دارد. او می‌گوید: "سیلی از عرب به سرزمین‌های فتح شده مهاجرت کردند و بر زمین‌های کشاورزان منطقه مسلط شدند و با این اقدام، آن اصلی که به موجب آن عمر، مسلمانان را به عبودیت و معنویت فرا می‌خواند تغییر یافت" (۱۹۷۴: ۱۸). مطلبی که در مورد این محقق باید گفت این است که تاریخ اسلام را با استناد به میراث قرون وسطای اروپا و آنچه که در ناخودآگاه ذهنش درباره اسلام بود، نوشت. بعضی از شرق‌شناسان به تحقیر عرب و سرزمین ایشان اصرار دارند. بروکلمان، عراق را بخشی از سرزمین عرب در نظر نمی‌گیرد و به حیره اشاره می‌کند و می‌گوید "حدود سرزمین فارس را تشکیل می‌داد". حدود جغرافیایی و اداری عراق را با سرزمین فارس -کوه- های زاگرس- در نظر می‌گیرد و حدودی را برای سرزمین عراق نادیده می‌گیرد که جغرافی- دانان مسلمان در قرون میانه اسلامی بر آن حدود تأکید کرده‌اند و به جز آبه در همه جنگ- های قبل از اسلام با ترفندهای شاهان ساسانی برای تصرف سرزمین‌های عربی، بر مناطقی مانند عراق، بحرین و عمان سیطره یافتند. اما بیشتر از آن در اطلاعاتی که از جنگ قادسیه موجود است ایجاد تردید می‌کند. جایی که حد فاصل در جنگ‌های عراق بر ضد ساسانیان بود و اینکه منابع بسیاری به ارائه تفسیرهای رومانیسمی از این جنگ پرداخته‌اند (۱۹۴۹: ۹۷، ۹۳). زمانی که بروکلمان می‌خواهد تصویری از سیمای عمر ارائه دهد او را با عنوان جلاد بی‌رحم با شخصیتی نافذ معرفی می‌کند و می‌گوید: "این مرد قد دراز در حالی که تازیانه‌ای با خود حمل می‌کرد بر سر دخترش -حفصه- و سایر همسران پیامبر فریاد می‌زد (آنها را سرزنش می‌کرد) و آنها از او بیشتر از آنچه از خود محمد اطاعت کنند، اطاعت می- کردند" (همان، ۱۰۵). در این برداشت عجیب از اخبار نقل شده درباره عمر رضی الله عنه پای- بندی او به اجرای عدالت معروف است و او از حدود تعالیم اسلام خارج نمی‌شد و به شدت پای‌بند به مطابقت اعمال و رفتار مسلمانان با تعالیم اسلام بود و مسلمانان از او می‌ترسیدند. ابن جوزی در «مناقب عمر» می‌گوید: "مردی از قریش با عمر روبه‌رو شد و گفت: قلب‌های ما مملو از ترس از تو است. عمر گفت: آیا در این امر ظلمی است؟ مرد گفت: نه. عمر گفت: خدا ترس از مرا زیاد کند". زمانی که این شرق‌شناس می‌خواهد درباره حکومت این خلیفه عادل نظر دهد او را متهم به ظلم و شدت عمل در جمع‌آوری مالیات می‌کند و استناد او برای این سخن، روایتی است که بر اساس آن، ابولولو فیروز نزد عمر بن خطاب آمد و از میزان

مالیاتی که بر او مقرر شده بود شکایت کرد. عمر به حرف او اعتنایی نکرد. صبح روز بعد ابولولو به نزد عمر رفته و دو ضربه با خنجر به او زد! این تصویر نادرستی است که قبل از بروکلیمان، بعضی از شرق‌شناسان آن را تکرار کردند و بعد از او سخنان بیهوده دیگری در این موضوع توسط سایرین مطرح شد. عمر قبل از مرگش به انتخاب خلیفه بعد از خود از طریق شورا اقدام کرد. شش نفر از صحابه را برای تشکیل جلسه شورا تعیین کرد. در مطالبی که شرق‌شناسان در این زمینه ارائه می‌دهند، بر وجود اختلاف و تفرقه تأکید می‌کنند و هم-چنین بر ادعای علی بن ابی طالب رضی الله عنه نسبت به خلافت تأکید می‌کنند که صحابه به این حق تجاوز کردند. آن‌ها ضعیف‌ترین فرد از میان آن شش نفر را انتخاب کردند که بر او نفوذ داشتند. ولهاوزن می‌گوید: "پس آن‌ها شیخ مسن عثمان را انتخاب کردند و به واقع آن‌ها خلیفه ضعیفی می‌خواستند!" بروکلیمان بر تصویری که خودش ارائه داده تأکید می‌کند: "پس شورا، عثمان بن عفان اموی را به عنوان خلیفه انتخاب کرد که به لحاظ شأن و منزلت در آن جمع در پایین‌ترین سطح قرار داشت". انتخاب عثمان از نظر این گروه از شرق‌شناسان به دلیل سابقه او در پذیرش اسلام و جایگاه و اقدام معروف او در یاری رساندن به دعوت اسلامی نیست؛ بلکه به دلیل زیرکی شخصیت او و انتقام از علی بن ابی طالب رضی الله عنه است. در نتیجه این انتخاب، بزرگان صحابه در میان امت اسلامی تفرقه انداختند و عهد و پیمان را شکستند! نظر شرق‌شناسان درباره ضعف عثمان رضی الله عنه و دور شدن علی رضی الله عنه از خلافت در مقابل روایت‌های تاریخی مؤثق بی‌اعتبار می‌شود. علی آن‌طور که لامنس گمان کرد "فکرش محدود بود" (فتوحی عثمان، ۱۹۵۶: ۱۸۴) نبوده است. علی، تأیید مردم را به دست نیاورد، اما او شخصیتی ممتاز و برجسته داشت. در زمان جنگ و صلح صاحب ایمان راسخ و از بارزترین صحابه پیامبر به جهت قرابت و خویشاوندی، سبقت در اسلام، داشتن علم، فضیلت و تجربه بود. علی با جریان اجماع مخالفت نکرده است و عنوان کرد که ابوبکر برای خلافت شایسته است و با او برای خلافت بیعت کرد. علی، ابوسفیان را که وی را به معارضه و دشمنی با خلافت تحریک و به ایجاد فتنه تشویق می‌کرد، رد کرد. علی مشارکت فعال در حکومت ابوبکر و عمر داشت. اگر مسئله غیر از این بود یا پیامبر در مورد کسی سفارش کرده بود، برای چه امام علی رضی الله عنه یا غیر او در اجرای وصیت پیامبر کوتاهی کرد؟ پس امام علی رضی الله عنه گفت: "اگر رسول خدا به ما وصیتی نمود (عهدی با ما

بست) وصیتی که آن را اجرا کنیم و اگر به ما سخنی گفت که بر اساس آن بحث کنیم تا این که بمیریم". اما امام علی رضی الله عنه علاقمند به خلافت نبوده است حتی بعد از وفات عثمان. زمانی که اکثریت مسلمانان و بزرگان صحابه به نزد او آمدند گفت: "من نیازی به حکومت ندارم، من با شما هستم و هر کس را انتخاب کنید من هم به او رضایت می‌دهم، پس انتخاب کنید. پس گفتند به خدا قسم غیر از تو، کسی را انتخاب نمی‌کنیم (لامنس، ۱۹۱۲: ۴۸، ۲۶، ۲۳). گروهی از شرق‌شناسان در بحث از دوره خلافت عثمان و سیاست‌های او، نوعی آشفتگی و بی‌نظمی را در وضع سیاسی آن دوره به تصویر می‌کشند. در واقع از نظر این گروه از شرق‌شناسان، خلافت عثمان آغاز حکومت امویان بود! ولهاوزن می‌گوید: "فرزندان امیه با عثمان به خلافت رسیدند و در واقع حکومت عثمان حکومت ایشان بود". این نظر را بروکلیمان تأیید می‌کند. "پس خلافت عثمان منجر به این شد که امویان در راس قرار بگیرند، برای این که دوره حکومت عثمان در واقع دوره حکومت خانواده و خویشاوندان او بود". "نتک" می‌گوید: "عثمان، بخشش و عطا را باب کرد. او پیر و ضعیف بود و بیشتر به ثروت و دارائی و رعایت حال خویشاوندان از بنی امیه می‌اندیشید تا آن که به فکر اوضاع مردم باشد". این گروه از شرق‌شناسان، وجود عامل مادی را در فتنه عصر عثمان تصدیق می‌کنند و گویی عثمان بن عفان رضی الله عنه سیاست جدیدی متفاوت با سیاست عمر بن خطاب رضی الله عنه در پیش گرفت. در عصر عمر جنگجویان تنها بهره‌ای از غنایم داشتند (سهمی از غنایم به آنها داده می‌شد) اما جزیه و مالیات زمین به منظور مصارف عمومی در اختیار بیت‌المال قرار می‌گرفت. شرق‌شناسان معتقدند که بعد از آن جنگجویان مسلمان دریافتند که آنها صرفاً به یک مزدبگیر اجیر شده تبدیل شده‌اند. ولهاوزن می‌گوید: "جزیه و به جز آن از عایدات (درآمدهای) حکومت بود که به بیت‌المال سرازیر می‌شد، بدون آن که حکومت به جنگجویان عرب، چیزی به جز مزد آنها عطا کند و عجیب نیست که بعد از آن جنگجویان اعتقاد یافتند که آن حکومت قدرشناس، آنها را فریب داده است. بروکلیمان بر سخن خود تأکید می‌کند: جنگجویان چیزهایی را درک کردند. آنان به گونه‌ای عمل کردند که با منافع ایشان مغایرت داشت، هنگامی که حکومت را رها کردند همه غنایم از ملک و زمین را در اختیار خود گرفتند.

همچنین گروهی از شرق‌شناسان در مسئله جمع‌آوری قرآن توسط عثمان بن عفان رضی الله عنه و ارائه یک نسخه یکسان از قرآن توسط وی تردید کرده‌اند. از آن‌جا که بروکلیمان می‌گوید: "نسخه‌ای که عثمان آن را ارائه کرد، کامل نیست. زید بن ثابت و یارانش متهم هستند که از آیات معینی از قرآن دوری گزیده‌اند". طرفداران عثمان این اتهام را رد می‌کنند. شعوبیه قبل از شرق‌شناسان در کتاب‌هایشان پیرامون تاریخ اسلام بر آن تأکید کردند. عثمان رضی الله عنه می‌گوید: "گفتند درباره قرآن، کتاب‌هایی است همه را کنار گذاشتم به جز یکی، مگر غیر از آن است که قرآن واحدی از یک منبع آمده است و من در این مورد تابع همان اصل (بودن یک قرآن واحد) هستم".

اما آن‌چه که متهم است از بذل و بخشش‌های بی‌حساب و بی‌اندازه به نزدیکانش، پس او این اتهام را از سوی اهل فتنه می‌داند. گوید: "و گفته‌اند همانا من اهل بیتم را دوست دارم و به آن‌ها بذل و بخشش می‌کنم، اما این دوست داشتن باعث نشده است که با ایشان برای ظلم و ستم همراه شوم، بلکه حقوق ایشان را رعایت می‌کنم اما چیزهایی که به آن‌ها اعطا می‌کنم از اموال خودم می‌باشد و بخشش از اموال مسلمانان را نه برای خودم و نه برای کسی از مردم حلال ندانستم؛ و بذل و بخشش‌های بسیار زیادی از اموال خود در زمان پیامبر و ابوبکر و عمر داشته‌ام؛ در حالی که در آن هنگام من مرد بسیار بخیلی بودم. ثروتی که در طول سال‌های حیات خانواده‌ام نزد آن‌ها بود من هم پس از مرگم برای خانواده‌ام به امانت می‌گذارم و ملحدون هرچه می‌خواستند گفتند". اما گروهی از شرق‌شناسان معتقدند که بزرگان صحابه مردم را در ایجاد فتنه بر ضد عثمان رضی الله عنه تحریک کردند. ولهاوزن می‌گوید: "بزرگان صحابه با مردم شهرهای مختلف در مدینه مواجه شدند، انصار ایشان را کمک می‌کردند. در رأس مخالفان علی، طلحه و زبیر بود که مخالفت و دشمنی با حزب عثمان را تأیید می‌کردند و با او عثمان - دشمنی می‌ورزیدند". بروکلیمان می‌گوید: "عثمان خودش را در مدینه تنها دید و به جز چند تن از دوستانش کسی در کنار او نبود و به خصوص بعد از آن‌که عایشه - ام‌المؤمنین - بیوه جوان مورد علاقه پیامبر در صف مخالفان او ایستاد".

این گروه از شرق‌شناسان، بحث را آن‌گونه که می‌خواهند به پایان می‌رسانند. آن‌ها می‌گویند علی بن ابی طالب تنها کسی است که از این فتنه بهره برد. نظری که وقایع تاریخی آن را تأیید نمی‌کند. این شرق‌شناسان دچار لغزش‌هایی شدند و تفسیرهایی که ارائه دادند بر اساس تطور

حوادث تاریخی قابل قبول نیست. هرچند که ارائه این گونه تفسیرها به دلیل آشنا نبودن آن‌ها با وقایع تاریخی و به خصوص عدم آشنایی آن‌ها با روح تاریخ اسلام باشد. به این دلیل آن‌ها در گزینش (انتخاب) روایت‌ها دچار خطا می‌شوند و این خطا یا از نظرات کینه‌توزانه و خصمانه‌ای که در ناخودآگاه ذهن آن‌ها (میراث موجود در اروپا) می‌باشد ناشی می‌شود یا از تاثیرپذیری آن‌ها از محیط و افکار عصرشان.

دکتر هشام جعیت به رد این نظرات ضعیف کمک کرد. او با تألیف کتاب «فتنه» در سال ۱۹۸۹م به انتقاد از این نظرات پرداخت و این امر به اعتقاد من صحیح‌ترین روش در زمینه نقد است. قطعاً زمانی که بعضی از شرق‌شناسان با نگاه قرن بیستم و تفسیرهای غالب در این قرن به بررسی تاریخ اسلام پرداختند به خطا رفتند. همان‌طور که ایشان به تطور جامعه اسلامی و رشد آن و تغییر و تحول مفاهیم آن توجه نکرده‌اند. پس قضاوت آن‌ها درباره عمر بن خطاب و همچنین دوره عثمان بن عفان و علی بن ابی طالب با همان مفاهیم و معیارهایی صورت گرفت که نزد ایشان بود. در حالی که این مفاهیم و معیارها از یک دوره به دوره دیگر و از عصری به عصر دیگر تغییر می‌کند و متفاوت می‌شود. پس همان‌طور که نمی‌خواهیم شرق-شناسان درباره تاریخ میانه اسلامی با مفاهیم قرن بیستم قضاوت کنند همان‌طور از ایشان می‌خواهیم که به سنت تطور و تغییر از یک دوره به دوره دیگر توجه و آن را درک کنند. دوره راشدین را با شرایط همان دوره در نظر بگیرند و به همه عوامل و شرایط محرک در آن عصر توجه کنند. مسلمانان، دوره صدر اسلام را دوره‌ای طلائی در تاریخ خود به حساب می‌آورند. از آن‌جا که شرایط و فضای حاکم بر این دوره را در زمینه اجرای عدالت و برقراری آرامش مطابق با اسلام یا نزدیک به اسلام می‌دانند. در این رابطه طه حسین می‌گوید: "...و بشریت نتوانسته است با وجود همه تجربه‌ها و دانش‌ها و با وجود همه آگاهی و شناختی که از فنون حکومت و اشکال حکومت به دست آورده است یک نظام سیاسی را برقرار کند که در آن عدالت سیاسی و اجتماعی را بین مردم به گونه‌ای که ابوبکر و عمر می‌خواستند آن را محقق کنند، محقق سازد" (۱۹۵۳: ۲۱۱). در این زمینه رودنسون شرق‌شناس فرانسوی یهودی مارکیستی در کتابش با عنوان «اسلام و راسمالیه» می‌گوید: "به هنگام خواندن تاریخ عصر راشدی روشن می‌شود که متولی جامعه، عدالت را به آن شکلی که اسلام آن را تأیید می‌کند محقق کرده است". از دیگر تحقیقات شرق‌شناسی جدید که با این روش نسبتاً واقع بینانه

صورت گرفت می‌توانیم این کتاب‌ها را ذکر کنیم: کتاب L, expansion muslimane؛ از شرق‌شناس فرانسوی متران که در سال ۱۹۷۹م در پاریس منتشر شد. کتاب «فتوحات اولیه اسلامی» از دانرو هم‌چنین کتاب «عراق بعد از فتح مسلمانان» تألیف مورنی که به ترتیب در سال‌های ۱۹۷۲م و ۱۹۸۳م در پرینستون منتشر شدند.



منابع

۱. ابن خلدون، عبدالرحمان بن محمد، (۱۹۸۸م)، مقدمه، بیروت.

۲. بروکلیمان، کارل، (۱۹۴۹م)، تاریخ ملل و دول اسلامی، بیروت.
۳. پیتر جران، (۱۹۷۹م)، حرکه الاستشراق و تطور الرأسمالیه فی آمریکا، مجله ثقافه.
۴. زمانی، محمد حسن، عبدالله غلامی و سید نسیم عباس کاظمی، (۱۳۹۳ش ۳)، مستشرقان هدایت یافته، دو فصلنامه قرآن پژوهی خاورشناسان، قم.
۵. طه حسین، (۱۹۵۳م)، الفتنة الكبرى، مصر.
۶. فاخوری، محمد بن عمر، (۱۴۱۹ق)، آراء غریبه فی مسائل شرقیه، ریاض.
۷. فتحی عثمان، (۱۹۵۶م)، أضواء علی التاریخ الاسلامی، قاهره.
۸. فوزی، فاروق عمر، (۱۹۸۳م)، النظم مقدمه تاریخیه، العین.
۹. کازانوف، (۱۹۱۱م)، محمد و انتهاء العالم، پاریس.
۱۰. لامنس، هانری، (۱۹۱۴م)، مهد اسلام، رم.
۱۱. ----- (۱۹۱۲م)، فاطمه و بنات النبی، رم.
۱۲. لوبون، گوستاو، (۱۹۴۵م)، حضاره العرب، قاهره.
۱۳. نتنک، آنتونی، (۱۹۷۴م)، العرب: انتصاراتهم و امجاد الاسلام، قاهره.
۱۴. ولهاوزن، یولیوس، (۱۹۰۲م)، دولت عربی از ظهور اسلام تا پایان دولت اموی و سقوط آن، برلین.

E.Peterson, 1964, Ali and Mu,awiyah in Early Arabic Tradition, Copenhagen.